

نوشته: عباس میلانی

فروید، جامعه و تاریخ

(قسمت دوم)



واحد ارضای خواست های غریزی را دنبال می کند و تابع مقتضیات هیچ منطق و محدودیتی نیست. به مقتضای ماهیت نهاد است که فروید نوع انسان را ذاتاً لذت طلب قلمداد کرده، چرا که ارضای خواست های غریزی متضمنی منتهای لذات تنانی و روانی است و ارضای غریزی هدف واحد نهاد را تشکیل می دهد و لذت طلبی جز ذات تغییر ناپذیر انسان است.

زمانی در آغاز، فروید انرژی جنسی، یا به بیانی دقیقتر «لیبدو» (۲۳) را حاکم مطلق حیات روانی انسان می دانست، چرا که ظاهراً در نهاد سیطره ای بی چون و چر داشت و به منزله «تبلور غریزه جنسی» (۱۹) در تمام اعضای بدن موثر بود، و لهذا، کلیه رفتارهای ذهنی و عملی ما را، در غایت، در خدمت خواست هالی لیبدوئی مقرر می داد. به

به موازات آگاهی، بیش آگاهی و ناآگاهی، فروید مغز انسان را به سه بخش «من»، «امن برتر» و «نهاد» (۲۴) منقسم می داند. «نهاد» تاریک‌ترین جولان غریزی است که در آن مقوله های متعارف منطق و معیارهای مرسوم زمانی و مکانی را جایی نیست، بلکه جوشی پیگیر و پیوسته از کشش های غریزی، فارغ از هر گونه محدودیت اجتماعی و عقلانی نهاد را بجنب و جوشی دائم و امیدار، توصیف فروید از نهاد چنان است که گویی برهه ای از لایتنهای است و ورای قوانین سنتی فیزیک و حدود و ثغور کیفیات ماده عمل می کند. از اینرو، برخی کوشیده اند ادعاهای غریب روانکاوی را، مخصوصاً در زمینه ماهیت نهاد و ناآگاهی، به مدد بعضی از تازه ترین دست آوردهای فیزیک جدید به نوعی توجیه کنند. این گروه با توسل به نظریات نوین فیزیک در حوزه خواص ماده و مفاهیمی از قبیل ضد ماده می کوشند بساورهای روانکاوی را در باره خواص فوق مادی نهاد موجه جلوه دهند. «۱۸»

سرشت نهاد، سرشتی غریزی است که فعل و انفعالات آن هدف

۲۲ - برای این سهوازه، برابرهای گوناگونی عرضه گشت که نهاد من و من برتر مناسبتر دانسته شد.

23- Libido.

زعم فروید ، کیفیت حیات اجتماعی مانعی در راه رخ نمودن بی پروا و بی حجاب خواستهای لیبیدو است و از اینرو، معمولاً این خواستها بهمدل شیوههای گوناگونی مانند تصعید و تقلید و تلخیص و بطور غیر مستقیم ارضاء می گردند . براین اساس، کردار و گفتار ظاهراً ساده انسانها خوراک و پوشاک، مهر و کین، خنده و گریه... در نزد روانکاوان تعبیر غریبی می یابد که بالاخره جای پای لیبیدو در آن یافتنی است. ولی در نوشتههای دوره آخر فروید ، لیبیدوی مطلق العنان جای خود را به دو غریزه عامتری می دهد که بهزعم روانکاوی، منشاء و محرک تمامی فعالیت های نوع انسان است. غریزه عشق یا اروس (۲۴) تبلور روح سازندی ، خلاقیت ، مهرورزی ، اتحاد و سکون و جلوه گاه اصلی لیبیدو و غریزه صیانت ذات است. در حالی که ، غریزه مرگ یا تانتوس متضمن روح نابودی ، کین و رزی، نفاق، خشونت و تشنگی و خواهان انهدام ذات می باشد . خواست های واقعی اروس و تانتوس در قفس ناآگاهی محبوس اند و صرفاً بمدل روانکاوی بر ما مکتوف میگردند ، ولی با این حال در جزء جزء روابط و رفتار انسانی مشهود اند و غایت مطلوب این روابط و رفتار، چیزی جز ارضای این خواستها نیست . در تبیین این مسئله ، فروید از مفهوم اصل لذت مدد می گیرد. اصل لذت ناظر بر سرشت لذت طلب انسان است ، سرشتی که تابع امیال غرایز دوگانه عشق و مرگ است و محدودیت های اجتماعی و فرهنگی را برسمیت نمی شناسد. «۳۰»

گرچه ، بزعم روانکاوی ، اروس و تانتوس، به برکت اصل لذت ، در جوشش و پویایی دائمی اند تا کردار و گفتار و پندار ما را تحت سیطره مستقیم خود در آورند، ولی مواعی سدر سرشت لذت طلب انسان قرار میگیرد، چرا که «انسان غریزی» با جهانی مدنی روبروست که اخلاقیات و قوانین آن مانع ارضای نامحدود و مستقیم غرایز میگردند. فروید، این مواعی را بعنوان يك کلیت ، اصل واقعیت (۲۵) نامید. و حیات وهستی انسان را صحنه پیکار بی وقفه اصل واقعیت و اصل لذت دانست. جزر و مندهای این ستیز، بنیاد حالات روانی انسان را تعیین می کند و ریشه انواع هیستری ها بشمار می رود. این تصویر دوگانه فروید از روان انسان و تاکیدی بر ستیز دائمی و جوهر متضاد آن گروهی را بر آن داشته تا از دیدگاه های گوناگون نوعی تفکر دیالکتیکی را در این نگرش فروید سراخ گیرند «۳۱». از سوی دیگر، مفهوم روانکاوی از میل به عشق و میل به مرگ را می توان تکراری از ستیز روح دیونیزیوسی و روح آپولونی در اساطیر یونان و ادبیات مشرق دانست. «۳۳»

اصل واقعیت از فعالیت های ممیزی و محدودکننده دو عامل اجرایی برخوردار است. از دیدگاه روانکاوی، این دو عامل، در کنار نهاد، بافت بنیادین روان انسان را تشکیل می دهند. به دیگر سخن، نهاد، به عنوان جلوه گاه غلیان دائمی خواستهای غریزی و منطبق گریز، با محدودیت های منطقی و اجتماعی «من» و «من برتر» روبروست. فعالیت غریزی «من» قبل از هر چیز متوجه صیانت و تداوم ذات است و فعالیت های ممیزی آن، ارگانسیم را از گزند حوادث مصون میدارد. در واقع، در بدو تولد، خواست غریزی نهاد تنها با محدودیت های غریزی «من» مواجه است. در این مرحله پدر و مادر معیارهای اخلاقی وجدان کودک را (گاه قهرا) برای تحمیل می کنند و باتکیه به قدرت خود، رفتار کودک را سامانی اخلاقی می بخشند.

درونی شدن این معیارهای اخلاقی چیزی جز تجلی پدیدار شدن «من برتر» نیست . به عبارتی دیگر ، «من برتر» زمانی شکل می گیرد که جرثومه اخلاقیات گذشته و حال در لَوای احکامی که از سوی قدرت قهار پدر و مادر مورد حمایت اند، ذاتی مکانسیم ممیزی روان گردد . به مدد این مکانسیم ممیزی ، خواست های غریزی نهاد از صافی اخلاقیات و محدودیت های

اجتماعی می گذرد و پالایش می یابد و بالاخره به هیئتی سازگار با مقتضیات زمان و مکان در می آید. لغزش های زبانی ، مزاج های ظاهراً نامناسب و بالاخره رویاها جعلگی تجلیات خواستهای است که به لحاظ سرکوفتگی به گونه ای نورخ نموده است. بهزعم فروید ، «من برتر» جلوه گاه اصلی ایدئولوژی است ، چرا که در غایت ، ایدئولوژی چیزی جز تبلور بیرونی معیارهای درونی این «من برتر» نیست . باین خاطر ، نزد فروید ، پدر و مادر ناقل اصلی ایدئولوژی و عامل عمده در شکل گیری پندار سیاسی و اجتماعی فرد قلمداد می گردند .

رسالت «من» او «من برتر» در چند فعالیت عمده خلاصه می شود، آنها برخی از خواست های نهاد را محدود یا مکتوم می کنند، بعضی را به حال تعویق یا تعلیق در می آورند و بالاخره جمعی از این خواستها را سرکوب یا تصعید می کنند.

طبق این نظریه ، چه بسا که مثلاً محدودیت های موجود در راه ارضای غرایز جنسی ، موجب روگردن فرد به رقابت اقتصادی ، فعالیت سیاسی یا ورزشی و یا بالاخره خلاقیت هنری گردد و یا با توسل به جهان خود ساخته رویاها و با تکیه به نهادهای خصوصی ، در صدد ارضای این غرایز برآید. عمدتاً از طریق همین گونه تصعیدها و شیوه های گوناگون سرکوب غرایز است که اصل واقعیت بر اصل لذت چیره می گردد و رفتار اجتماع گریزانان به کرداری جامعه پذیر مبدل می گردد . از دیدگاه روانکاوی ریشه تمامی کژ رفتاری ها و بیماری های روانی را باید در سرشت سرکوب امیال و غرایز و خاطرات واپس رانده سراخ گرفت و از اینرو ، فروید اصل سرکوب را از مفاهیم کلیدی و بنیادی روانکاوی قلمداد کرده و رسالت اصلی روانکاوی را «شرون پالائی» روان بر ملا ساختن کیفیت امیال سرکوب شده و تأثیر (اغلب نامستقیم آن) در روان انسان بشمار آورده است.

در نظر فروید ، جنبش و جوشش غریزی انسان بطور عام ، و فعالیت لیبیدو بطور خاص از بدو حیات آغاز می گردد و فعل و انفعالاتی که در دوران کودکی و طفولیت رخ می دهد از اهمیت تعیین کننده ای برخوردارند . در واقع ، همواره اعتقاد به اهمیت غرایز جنسی در کودکان یکی از ارکان اصلی روانکاوی بشمار رفته و حتی شاید بتوان ادعا کرد که شهرت روانکاوی نزد توده مردم ، بیش از هر چیز با همین نظریه عجین است. طبق فرضیه روانکاوی ، خواستهای غریزی ، مخصوصاً امیال لیبیدو، قبل از هر چیز و هر کس متوجه پدر و مادر کودک نوزاد می گردد، ولی عرف اجتماعی و ضوابط اخلاقی در کنار قدرت غالب پدر و مادر ، راهی جز سرکوب این خواستها را فراراه کسودک قرار نمی دهد و حاصل این سرکوب ، چیزی جز عقده ادیب در

۲۴ - اروس از خدایان اساطیری است که در کنار بسیاری خدایان دیگر به واژگان روانکاوی راه یافته است و در اساطیر قدیمه یونان نام خداوند عشق است. «لغت نامه سعدا» تانتوس به معنای خشونت غریزی و اذای است باریشه مستقیم لاتینی.

از جنایات او در خشم شدند و آن شهر را بطاعون مبتلی ساختند و سر انجام ادیپوس از قتل پدر و مزاجت مادر آگاه شده و چشمان خویش را بیرون کرد و روبه بیابان نهاد. (لغت نامه دهخدا). داستان مفصل ادیپ را می‌توان در کتاب افسانه های تباہی ، که در نهایت ذوق و زیبایی توسط آقای شاهرخ مسکوب به فارسی برگردانده شده سراغ گرفت

شخصیت الکترا نیز در اساطیر یونانی از شهرت خاصی برخوردار است . اگرچه در این اساطیر چند الکترا یافت می‌شود ، ولی بیشک مشهورترین آنان دختر آکامنون بود که پس از قتل پدر ، زندگی خود را صرف انتقام جوئی خون پدر کرد و به این خاطر نماد عشق و علاقه دختر به پدر خود بشمار آمده است .

گاه نیز شخصیت اسطوره‌ای میرها Myrrha که با پدر خود مزاجت کرد نماد مناسبی برای مفهوم فروید تلقی گشته است .



یادداشت ها :

18- Koestler, Arthur. The roots of coin cidence. New York, 1972.

19- Freud, Sigmund. Pscho-Analysis. OF. CIT. p. 244.

20- Beyond The pleasure principle. OP. CIT. P. 639.

۲۱ - محققین گوناگون از دیدگاه‌های مختلف ، سرشتی دیالکتیکی در تفکر فروید سراغ گرفته‌اند . برای مثال ر . ک . به : Reichl. Wilhelm. Sex pol. Essays, 1929-1934. New York, 1972.

22- Brown, Norman, OP. CIT.

مردان و عقده الکترا (۳۶) در زنان نیست . از دیدگاه روانکاوی ، عقده ادیپ پدیده‌ای همه شمول است و استثنائی نمی‌شاید ، ولی تفاوت های کمی و اشکال گوناگون رخ نمودن این عقده ، بروز آنرا در بعضی طبیعی و نامقبول می‌سازد . در نظر روانکاوی ، حوزه عمل لیبو ، به هیچ یک از اعضاء بدن محدود نیست و صرفاً عرف عام خاصیت هیجان پذیری قسمت عمده اعضای بدن را ، بهمدد اصل سرکوب ، خنثی می‌کند . قبل از پدیدار شدن این حالت انحصاری ، کودک از سه مرحله جنسی دهانی ، مقعدی و بالاخره آلتی می‌گذرد که هر یک سالیهای معینی از حیات کودک و انسان را در بر می‌گیرد . فرض روانکاوی بر آنست که کیفیت حل تضاد بین اصل واقعیت و اصل لذت در هر يك از این مراحل ، تأثیراتی دائمی در شخصیت فرد بجای می‌گذارد . بسیاری از نسخ‌های روانی شخصیت اجتماعی و سیاسی افراد بوسیله بحران‌هایی تعیین می‌یابد که فرد در یکی از مراحل سه‌گانه با آن روبروست . (برای مثال ، روانکاوی مدعی است که بحران در دوره مقعدی منجر به پیدایش شخصیتی خواهد شد که به‌امساک مفرط و یا خود کامگی افراطی گرایش خواهد داشت ، در حالیکه بحران دهانی ، پرحرفی و پرخوری را موجب خواهد شد !)

کوتاه سخن ، روانکاوی انسان را عبد و عبید غریز لایتنفر و دوگانه می‌پندارد و در این میان برای لیبو به‌عنوان تفسیر غریزه جنسی اهمیتی قائل است . تجربیات دوران کودکی را شخصیت ساز می‌شمارد و سرکوب امیال غریزی لسانت طلب را سرشت محتوم انسان قلمداد می‌کند . گفتار و کردار ظاهری انسان را جلوه‌ای کم ارزش از خواست‌ها و امیال باطنی می‌داند و چون شناخت تاریک‌نای روان انسان را تنها شناخت راستین محرک های واقعی رفتار انسانی محسوب می‌دارد ، لذا ، روانکاوی را «روانشناسی اعماق» نیز خوانده است . حال باید دید کوشش روانکاوی در تعمیم این نگرش به‌مسائل اجتماعی و تاریخی و رسی آن در تبیین این‌مسائل چه‌حاصلی داشته‌است .

ادامه دارد

۲۶ - باردیگر ، بادو شخصیت اسطوره‌ای روبرو هستیم که در واژگان روانکاوی از اهمیت خاصی برخوردارند . ذکر مختصری از تاریخچه این شخصیت ها به درک بیشتر وجه تسمیه آن در روانکاوی کمک خواهد کرد .

«ادیپ یا ادیپوس» پسر لائیوس پادشاه شهر طبس . چون عیب‌گویان خبر داده بودند که ادیپوس عاقبت شوی مادر خواهد شد او را از طبس طرد کرده روی کوهی گذاشتند و چوپانی او را تربیت کرد . و چون از گفته غیب‌گویان آگاه شد ، پیوسته از ملاقات پدر و مادر گریزان بود . اتفاق را روزی در تنگه فوسیس با پدر دچار آمد و ندانسته او را بکشت ، پس از آن بدروازه شهر طبس رسید و آنجا با ابوالهول (اسفنکس) مصادف گردید . ابوالهول از کسانی که عزم ورود بشهر داشتند ، معاشی می - پرسید و هر کس را که از جواب عاجز می‌ماند می‌خورد . از ادیپوس پرسید کدام جانور است که با مدادان با چهار پا و درمیانه روز با دو پا و شامگاهان با سه پاره رود . ادیپوس گفت : انسان است که پسر کودکی با چهار پا و در جوانی با دو پا و در پیری با سه پا یعنی با دو پا و عصائی حرکت می‌کند . پس اسفنکس را بکشت و پشهر طبس درآمد و چون بر اسفنکس غالب شده بود سلطنت رسید و باز ندانسته با مادر مزاجت کرد و از او چهار پسر آورد خدایان طبس